

کورتولیا شهری زیبا و دل‌انگیز در قلب کامپانیاست. شهر بر بلندای تپه و مسلط بر چشم‌انداز تماشایی مونته تابورنو در شرق و وزوو در جنوب واقع شده است. در کتاب راهنمای توریست فودور<sup>۱</sup> از این شهر با نام «بهشت روی زمین» یاد شده است.

جمعیت شهر هزار و چهارصد و هفتاد و دو نفر و در قرن اخیر تغییر چندانی نکرده است. درآمد شهر از سه منبع اصلی تأمین می‌شود: شراب، زیتون و قارچ ترافل. کورتولیای سفید که یکی از پرطرفدارترین شراب‌های دنیاست به دلیل تولید محدود، مدت‌ها قبل از بطری شدن پیش‌فروش می‌شود. شما هرگز روغن زیتون کورتولیا را در فروشگاه‌های شهر خود نمی‌بینید؛ به این دلیل که بسیاری از رستوران‌هایی که نامشان در کتاب راهنمای رستوران میشلن<sup>۲</sup> ذکر شده، حاضر به آشپزی با هیچ نوع روغن زیتون دیگری نیستند.

اما امتیاز اصلی که استاندارد بالای زندگی را برای ساکنان این شهر فراهم

---

1. Fodor

۲. کتابی که به ارزیابی کیفیت غذای رستوران‌ها و نشان دادن آن با ستاره پرداخته است.

می‌کند و حسادت اهالی شهرهای همسایه را برمی‌انگیزد، قارچ‌های ترافل است. صاحبان رستوران از تمام نقاط جهان برای خرید قارچ‌های ترافل به کورتولیا سفر می‌کنند، و البته این محصول تنها به مشتریان برجسته عرضه می‌شود.

واقعیت این است که تعدادی از اهالی کورتولیا این شهر را ترک کرده و به دنبال بخت و اقبال خود به شهری دیگر کوچ کرده‌اند، اما عاقل‌ترها در کوتاه‌ترین زمان به دیار خودشان برگشته‌اند. امید به زندگی در این شهر تپه‌ای برای مردان هشتاد و شش سال و برای زنان نود و یک سال است که هشت سال از میزان متوسط ملی بالاتر است.

مجمعه گاریالدی، که این روزها عمده شهرتش بابت بیسکویت است تا جنگ‌هایی که او در آن‌ها شرکت کرده، در مرکز میدان اصلی قرار دارد. شهر تنها چند مغازه، دو رستوران و یک میخانه دارد. شورای شهر به تعداد بیشتر مجوز نمی‌دهد که مبدا توجه توریست‌ها جلب شود. خبری از راه‌آهن نیست و هفته‌ای یک‌بار اتوبوسی می‌آید و تعدادی ابله را که قصد سفر به ناپل دارند، سوار می‌کند. تعداد کمی از محلی‌ها اتومبیل شخصی دارند، اما استفاده چندانی از آن نمی‌کنند.

شورایی متشکل از شش پیش‌کسوت شهر را اداره می‌کند. کم‌سابقه‌ترین عضو این شورا که اصل و نسبش تنها به سه نسل قبل برمی‌گردد، از دید سایر اعضا محلی محسوب نمی‌شود. صاحب کارخانه شراب‌سازی، لورنزو پلگرینو، رئیس هیئت مدیره است و پائولو کارافینی، رئیس کارخانه روغن زیتون و پی‌پترو دی‌روسا، مدیر کارخانه قارچ‌های ترافل به صورت خودکار عضو شورا هستند. سه جایگاه باقیمانده هر پنج سال یک‌بار به رأی گذاشته می‌شود. از آنجا که طی پانزده سال گذشته هیچ رأی مخالفی به مدیر مدرسه، داروساز

چه کسی شهردار را کشت؟ ۱۷

یا بقال داده نشده، رأی دهندگان کلاً فراموش کرده‌اند که چطور انتخابات را برگزار کنند.

پلیس محلی تنها یک مأمور به نام لوکا جنتیله داشت که از طرف ناپل به این سمت منصوب شده بود. لوکا همواره سعی داشت بیهوده مزاحم رؤسای خود نشود. این ماجرا دربارهٔ تنها موردی است که این مزاحمت ضرورت پیدا کرد.



هیچ کس درست نمی‌دانست سروکلهٔ دینو لومباردی ناگهان از کجا پیدا شد؛ مثل تکه ابری سیاه یک‌شبه ظاهر شد و البته بیشتر در دلش طوفان و تندر داشت تا رگبار. لومباردی قدی حدود یک متر و نود و پنج سانتی‌متر و استخوان‌بندی بوکسوری سنگین‌وزن را داشت که توقع نداشت زورآزمایی‌اش بیش از چند راند طول بکشد.

لومباردی فرمانروایی وحشت خود را از ساکنان ضعیف‌تر شهر آغاز کرد: مغازه‌داران، کسبهٔ محلی و دو رستوران‌داری که متقاعد شدند به محافظت نیاز دارند، اما نمی‌دانستند در برابر چه کسی، چون تا جایی که به یاد داشتند هرگز جرمی در کورتولیا رخ نداده بود. حتی آلمانی‌ها هم به خودشان زحمت نداده بودند از آن تپه بالا بیایند.

راستش مأمور پلیس کورتولیا سال گذشته در شصت و پنج‌سالگی بازنشسته شده و شورا هنوز کسی را جانشین او نکرده بود. اما مشکل اصلی زمانی آغاز شد که ماریو پلگرینوی شهردار در سن صد و دو سالگی فوت کرد و باید انتخاباتی برای تعیین جانشین او برگزار می‌شد.

فرض بر این بود که لورنزو، پسر شهردار سابق، جانشین او خواهد شد. در آن صورت پائولو کارافینی رئیس شورا می‌شد و سایر اعضا نیز یک رتبه ارتقا می‌یافتند و جای خالی پدیدآمده را او مبرتو کاتانتو، قصاب محل، پر می‌کرد.

این فرضیه بر قوت خود باقی بود تا اینکه لومباردی در شهرداری ظاهر شد و برای عضویت در شورای شهر ثبت نام کرد. البته هیچ کس شک نداشت که لورنزو پلگرینو با اختلاف فاحشی برنده خواهد شد، برای همین هم وقتی کارمند شهرداری، با پای چپ شکسته و عصایی زیر بغل، از روی پلکان ساختمان اعلام کرد که لومباردی با ۵۵۱ رأی از پلگرینو با ۴۸۶ رأی پیشی گرفته، همه شگفت زده شدند. مردم نمی توانستند چنین نتیجه ای را باور کنند، چون کسی را سراغ نداشتند که به لومباردی رأی داده باشد.

لومباردی بلافاصله شهرداری را در دست گرفت، خانه شهردار را اشغال و شورا را منحل کرد. چند روزی از انتصاب او نگذشته بود که مردم خبردار شدند قرار است برای هر سه کارخانه شهر مالیات بر فروش اعمال شود و کمی بعد این قانون دامن مغازه داران و رستوران داران را نیز گرفت، اما این ها برای لومباردی کافی نبود و باج گیری از خریداران و فروشندگان هم به آن اضافه شد. بهشت روی زمین در عرض یک سال تبدیل به جهنم شد، اما شهردار از ایفای نقش شیطان رضایت کامل داشت. راستش را بخواهید به همین دلیل هیچ کس از کشته شدن لومباردی غافلگیر نشد.

لوکا جنتیله به رئیس شورا اطلاع داد که رسیدگی به این جنایت از عهده او خارج است و باید مقامات ناپل را در جریان بگذارد. او در گزارش خود اعتراف کرد که هزار و چهارصد و هفتاد و دو نفر مظنون به قتل وجود دارد و او اصلاً و ابداً نمی تواند حدس بزند که چه کسی این قتل را مرتکب شده است.

ناپل، شهری که چندان هم با قتل و جنایت بیگانه نیست، یکی از باهوش ترین کارآگاه های جوان خود را برای بررسی جرم، دستگیری متهم و انتقال او برای محاکمه به کورتولیا فرستاد.

آنتونیو روستی، که در سن حساس سی و چهارسالگی به تازگی به سمت